

۱۳۷

لندن بیستم دسامبر ۱۹۹۹

دوست ارجمند آقای مادر نادر

و عازره بیاید گلگون خوش آویز، به امید تو و ای هزاره ما تو!
در آن که بر سرش نشسته تا تو بی پروزی از هر چه توام با نقد و سگار ارز دست ما کنم.
چند روز دیگر قرن بیستم با من تمام شود و من به پاپان می رسد. نمی دانم هر افسار همین
نامقدس است و جهان را فراموش نموده. ما خودم فراموش کردیم، نفس خودمان را میفروشیم، با هر نفس از ما
بیاید دویدیم تا نرسیدیم.

من این که به خودم، به وطنم و به بزرگوارانم امانت دارم. چند وقت
خدا ما را شاید چند سال دیگر در سیدی ۲۱ که بار بار با خانم یا خودت می رفتی
بگذریم ما انسان یکی دو عمر هستیم؟ آنها دانم دیگریم... آقا...
پس گفتند که اعتصاب حافظه ما می تواند و دیگر دارم گفتند که بنامه کلاسیک خود را
با من می نویسم، بچینه، اما نامه که می نویسم با ما می نویسد. دلم بر ایام گذشته شده. یاد

دیوار ما که درس آموختن ما آدم ما کند.
و اما دوستان لندن من اصرار دارند که گذشته ساده و ساده زندگی ام را که در سال ۱۹۸۹
۱۹۹۶ تا ۱۹۹۷ اندر شده ام آنقدر کنم. از آن جا تا که در بلنید ای بجز... تا آن برنگان
بی آید اند - و این ندارند... این همه یاد مرا به فکر و ادراک و به سگ که چگونه با هم
با بستر می نشینم و خاکشده حال رو برو خواهم شد؟ نظر تو چیست؟
درد گم بر تو که میزند در آن. بر روی ما را شایسته ما بود

فرمان
چون